پستوخانه

نظری بر نمایش «سه خواهر و دیگران»

عزیزان من، بد زندگی می‌کنید!

جواد رنجبر

نمایش «سه خواهر و دیگران» را آقای حمید امجد نوشته و کارگردانی کرده و خانم سعیده آشتیانی آن را تهیه کرده است؛ یک نمایش سه‌ساعته که در زمانه تلگرام و پیام‌های کوتاه چندکلمه‌ای دیدنش کاری شاق به نظر می‌رسد اگر چند ویژگی برجسته نداشت.

اولین ویژگی آن است که نمایش حمید امجد از آثار بزرگ نمایشی جهان متاثر است. سه خواهر نمایش‌نامه آنتوان چخوف، نوینده جهانی اهل روسیه، است. در آن از نمایش‌نامه‌های دایی وانیا و باغ آلبالوی چخوف و شاملو شکسپیر سخن به میان می‌آید. آراش‌پرو نمایش بر بستری کوبیده و آماده قرار دارد و بازیه‌های کهن آب می‌خورد. نه‌اینکه نمایش‌های تجربی و نو و خوش و خالی را خسته‌کننده و بی‌ربنده بدانیم؛ اما آشنایی و آرجاع به آثار بزرگ نمایشی جهان، بی‌کرار مکررات، رافرفتن در مسیری است جهانی و برآمده از فهم مشترک بشری. هنگام‌گونه که نمایش‌های خلاق و جدید راه‌های جدید را بیش‌روی فهم بشر می‌گشاید. انبوه نمایش‌نامه‌هایی که بر مبنای همانت وپلیام شکسپیر نوشته شده، گواه راستین علاقه به موضوعات آشناست و آشنایی‌زدایی از آنها نشانه نیاز به نوآوری و خرق‌های جدید. نمایش سه خواهر و دیگران جزء گروه اول است و در آن برستری آشنا گفت‌وگویی بین‌فرهنگی شکل می‌گیرد. چه، هر نمایش‌نامه در راه گفت‌وگوی جهانی که فهم بشری در آن شکل می‌گیرد می‌تواند به هزاران شکل بازنوشته و اجرا شود؛ به شرط حفظ چارچوب‌ها و اصالت و مرتبه هنری آثار. به نظر می‌رسد نمایش‌نامه حمید امجد از عهده این کار به‌خوبی برآمده و سه خواهر چخوف را در جریان گفت‌وگوی نوینی نشان داده است. تلفیق نشانه‌های روسی و ایرانی در قالب شخصیت فیروز (فیروز)، که بازمانده جنگ‌های سخت دوکشور در دوره قاجاریه است، قلب این گفت‌وگوست. ایرانی سیاه، خدمتکار باغ بیلاقی‌ای شده است که ساکنان اصلی‌اش زندگی در آن را تاب نمی‌آورند و راه گریز به شهرهای دیگر می‌جویند. تضاد دو گروه آدم‌ها در نامیدن فیروز هم متجلی است. دو تلفظ برای یک نام یا دو نام برای یک مفهوم؛ مفهوم مشترک جهانی. چراکه در این تضاد و دوگانگی یک رشته پیوند دهنده وجود دارد که «فیروزایی» است. فیروزایی به‌مثابه سرنوشت مشترک طاهر می‌شود؛ سرنوشت مشترک و جهانی. این مفهوم دومین جذابیت نمایش امجد است. فیروز به دلیل فیروزایی سیاه ایران در برابر سیاه روسیه و فیروزایی سرزمینی ایران و شکست سخت آن، به روسیه آمده و ماندگار شده است؛ شکل‌گیری فیلم‌کلی این نمایشنامه شد. ده دوازده سالی در ذهنم بود تا در تابستان ۹۳ عملاً نوبت نوشتنش رسید. در مرور دوباره و خواندن متن‌های چخوف و شکسپیر در تاریخ ۲۰ مهر، کم و بیش متقاعد شده که چخوف موقع نوشتن «سه خواهر» قطعه یا «شاه لیر» فکر می‌کرده و بعد از مسلول و مسلول‌ها به اغنیا و بورژوا به یک اثر برسد. «سه نمایشنامه آخر چخوف و همچنین زندگینامه چخوف را که در کنار هم بخوانید، همه مسلول و مفروض است. بنابراین مفهوم ارثی و ابدی بودن زندگی را باید دید و در برابر دیدن تمامتر گرفت را می‌گیرد. تنها کسی که بالا می‌رود، لوباخین است. بالارفتن او البته در چشم تماشاگر از هر فروفتنی تلخ‌تر است. تازه‌به‌دوران‌رسیدگی او به‌اندازه‌ای کاملی است تا فروپاشی اخلاقی و انسانی‌اش را واگواسی دهد. اما در تداوم زندگی که فیروزایی بازتولید بروز این دستمایه‌ها در متن شکسپیر و متن‌های چخوف ایجاد شده. «شاه لیر» میراثبر رماس فرون وسطایی است. سرشار از حوادث خونبار و کنش‌های قهرمانانه است. در متن چخوف، عمق فیروزایی سیری شده. قهرمان کنش‌مند به شکل شکسپیرانی، وجود ندارد و اصلا «کنش» اکنار غایب است. چیزی که چخوف با رخدنش نظاره می‌کند، خود غایب عمل است. عمل تبدیل شده به چیزی بی‌آرمان و خاطره‌پرداز است. سادگی آراسته و پیراسته‌ای دارد. هرچند وجود نمایش‌های از باغ در دسوی نیای ایران که باید سیاه تهی می‌ماند، می‌توانست به جنایت‌های بیرحمی بیفزاید. همان‌گونه که در صحنه‌های اتاق‌خواب و اتمام و تاخچاب به‌سر می‌برد را می‌کند. در باغ هم می‌شد از این عناصر بهره برد. البته ذکر این نکته هم دارد که صحنه اتاق خواب در جلو نمای بیرونی ساختمان جیره می‌شود و از جنایت صحنه می‌کاهد. اگر صحنه اعتراضی است، پس وجود تخت و مبل چندان جای خالی دارد و اگر طراحی واقع‌گرا مبنای کار است که نباید در ایران و در مقابل نمای بیرونی باشد. احتلاف صحنه در صحنه به پویایی کار و جنایت‌های بصری افزوده است که در صحنه عبور شاهزادگان گوشه‌نواز و خودکشی فیروز، قلب این گفت‌وگوست. ایرانی سیاه، خدمتکار باغ بیلاقی‌ای شده است که ساکنان اصلی‌اش زندگی در آن را تاب نمی‌آورند و راه گریز به شهرهای دیگر می‌جویند. تضاد دو گروه آدم‌ها در نامیدن فیروز هم متجلی است. دو تلفظ برای یک نام یا دو نام برای یک مفهوم؛ مفهوم مشترک جهانی. چراکه در این تضاد و دوگانگی یک رشته پیوند دهنده وجود دارد که «فیروزایی» است. فیروزایی به‌مثابه سرنوشت مشترک طاهر می‌شود؛ سرنوشت مشترک و جهانی. این مفهوم دومین جذابیت نمایش امجد است. فیروز به دلیل فیروزایی سیاه ایران در برابر سیاه روسیه و فیروزایی سرزمینی ایران و شکست سخت آن، به روسیه آمده و ماندگار شده است؛ شکل‌گیری فیلم‌کلی این نمایشنامه شد. ده دوازده سالی در ذهنم بود تا در تابستان ۹۳ عملاً نوبت نوشتنش رسید. در مرور دوباره و خواندن متن‌های چخوف و شکسپیر در تاریخ ۲۰ مهر، کم و بیش متقاعد شده که چخوف موقع نوشتن «سه خواهر» قطعه یا «شاه لیر» فکر می‌کرده و بعد از مسلول و مسلول‌ها به کاخ‌اشیه تا بشود ارتباط را بی‌گرفت و شناسایی کرد، مثل همان عطر خواستن و صحبت بوی نعش بر دست‌ها که شاه لیر در صحنه توفان به زبان می‌آورد. و شخصیت چخوفیِ عیناً همان را می‌گوید و بعد شعری در باره توفان می‌خواند. و من در متن هام را می‌گیرد و بعد شعری در باره توفان می‌خواند. و من در متن به نگرانشان اشاره کردم‌ام. قرار از این نشانه‌ها، تقسیمات صحنه‌ای و متن‌های چخوف و شکسپیر در تاریخ ۲۰ مهر، کم و بیش متقاعد شده که چخوف موقع نوشتن «سه خواهر» قطعه یا «شاه لیر» فکر می‌کرده و بعد از مسلول و مسلول‌ها به کاخ‌اشیه تا بشود ارتباط را بی‌گرفت و شناسایی کرد، مثل همان عطر خواستن و صحبت بوی نعش بر دست‌ها که شاه لیر در صحنه توفان به زبان می‌آورد. و شخصیت چخوفیِ عیناً همان را می‌گوید و بعد شعری در باره توفان می‌خواند. و من در متن هام را